بازخوانی اخبار کمتر دیده‌شده از خلوت، بخشش و مرگ نقاش نامدار ایران و پیوند قلبی‌اش با خراسان

روزی روزگاری مشهد

روزگار نابغه نامدار شرق در سرزمین آفتاب

سیده نعیمه زینبی|کمال‌الملک، نقاش نامدار ایران، در سال‌های پایانی عمر پیوندی عمیق با خراسان برقرار کرد. او در آن روزگار، خلوتی دنج در «حسین‌آباد» نیشابور یافت تا این سرزمین به دور از هیاهوی پایتخت، به پناه روزهای خزان عمرش بدل شود. او دوازده سال در نیشابور سکونت گزید و در نهایت در همان جا، در جوار آرامگاه عطار، سر بر بالین خاک می‌گذارد تا خراسان برای همیشه میعادگاه او و دوستدارانش باقی بماند. از این‌رو، خراسان در زندگی کمال‌الملک نه تنها محل اقامت، بلکه جایی است که آخرین بوم ماندگار زندگی‌اش را در آنجا طرح می‌زند. با این‌همه، پیوند مرد نقاش با دیار آفتاب تنها به این اقامت و ماندگاری همیشگی محدود نمی‌شود؛ بازخوانی ردپای او در مطبوعات «شهر خورشید»، ابعاد دیگری از زندگی و شخصیتش را نمایان می‌سازد تا بدانیم نام بلندش با خوی نیکویش گرهی ناگسستنی دارد. در ادامه، مطبوعاتی مرور می‌شوند که احوال و روزگار او را در خود ثبت کرده و به یادگار گذاشته‌اند.

نمایی از خانه کمال‌الملک در روستای حسین‌آباد نیشابور

آزمون اخلاق در ماجرای سبزوار

ردپای کمال‌الملک در خراسان تنها به سال‌های اقامت او در نیشابور محدود نمی‌شود. اسناد مطبوعاتی تابستان ۱۲۹۶ خورشیدی نشان می‌دهد که نخستین بار نام او در جراید خراسان در ماجرایی که برای پسرش در سبزوار رخ می‌دهد، بازتابی پررنگ دارد و بیش از هر چیز نقش پدری او را به چالش می‌کشد و منش اخلاقی و حساسیت او نسبت به عدالت را آشکار می‌کند.

در این ماجرا ظاهرا افرادی از معزالدین پسرش که در آن روزگار، ریاست مالیه سبزوار را بر عهده دارد، شکایت و او را متهم به رشوه وگماردن افراد نالایق بر سر کار می‌کنند. معزالدین هم که به تازگی راه به مسند تازه یافته در کلمات غبارگرفته روزنامه‌های آن روزگار، دفاعیه خودش را منتشر و در این میان پدر را واسطه می‌کند تا آبروی رفته را بازگرداند و بی‌گناهی او را به اثبات برساند. آن‌طور که از گزارش یازده شوال در روزنامه ایران برمی‌آید، معزالدین خان تلگرافش را توسط پدر مخابره می‌کند؛ اقدامی که نشان می‌دهد او تا آخرین لحظه به اعتبار هنری کمال‌الملک برای گریز از بحران امید دارد.

معزالدین در محاصره اتهامات، شکایات را ناشی از کینه‌توزی طرف‌داران رئیس سابق مالیه می‌خواند و به حضور سه ماهه فرامرزخان، مفتش سیار در سبزوار، اشاره می‌کند که با وجود تفتیش نتوانسته دلیلی برای گناه‌کاری او پیدا کند.

به ظاهر در این سه ماه یک نفر هم حاضر به شکایت علیه پسر کمال‌الملک نمی‌شود. پسر در این نوشته اطلاع می‌دهد که یک ماه است از کار خود کناره گرفته و امور مالیه را کفیل سپرده است تا بی‌گناهی‌اش معلوم شود. خواسته او به روشنی در متن مطبوعاتی این‌طور بیان می‌شود: « طرفین ماجرا به مرکز احضار شوند و اگر معترضان نتوانستند ادعای خودشان را به اثبات برسانند غرامت حیثیت برباد رفته او را بدهند.»

یک روز بعد کمال‌الملک خودش دست به کار می‌شود و با اعتبار یک عمر کار هنری و خالصانه دست به قلم شده و نامه‌ای به روزنامه‌های آن زمان می‌نویسد. در این سطور که در جراید آن زمان به چاپ می‌رسد، نقاش تالار آیینه، نهایت تأثر و رنجش خاطرش را از این واقعه ابراز می‌کند.

او با تأکید بر اینکه دولت یک بازرس بی‌طرف به سبزوار فرستاده و او بی‌گناهی و پاکدستی پسرش را تأیید کرده است، پیشنهاد می‌دهد که وزارت مالیه چهارصد تومان از حقوقش (از اداره مدرسه مستظرفه عایدش می‌شود) را به یک انسان بی‌غرض، امین و خداشناس بدهد تا دوباره ماجرا را بررسی کند.

این درخواست کمال‌الملک هم جسورانه است و هم بی‌سابقه. در پایان او می‌نویسد: «اگر معزالدین خان مقصر شد، دولت حکم سخت‌ترین مجازات را به او بدهد تا من که پدر او هستم، مجازاتش را به دست خود جاری کنم. اگر بی‌تقصیری اثبات شد، وزارت مالیه مقام بهتری به او مرحمت کند.»

کمال‌الملک در این واقعه، ترجیح می‌دهد به جای استفاده از نفوذش برای تبرئه پسر، هزینه آن را از جیب خود بپردازد تا حقیقت روشن شود؛ رویکردی که نام او را در حافظه تاریخی مطبوعات خراسان به عنوان «مردی که عدالت را بر خویشاوندی ترجیح داد» ثبت شد.

معمای هدیه کمال‌الملک به نادر!

روزنامه «ایران» در تابستان داغ ۱۰۶ سال پیش، خبری را درباره پرده نقاشی تقدیمی به مقبره نادری منتشر می‌کند. حکایت از این قرار است که یک سال پس از آنکه قوام‌السلطنه استخوان‌های نادرشاه را که به تهران منتقل شده بود، به مشهد بازمی‌گرداند و برای او مقبره‌ای با بنایی آجری می‌سازد، کمال‌الملک – معاون وزارت صنایع مستظرفه و رئیس مدرسه صنایع – نیز یکی از آثار ارزشمندش را به مشهد می‌فرستد تا جانی تازه به دیوارهای آجری و بی‌رمق آن بنای تازه‌ساز بدمد.

این خبر که در ۶ محرم ۱۳۳۹ قمری (برابر با ۲۸ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی) چاپ شده، فقط بازتاب ارسال یک تابلوی نقاشی برای «مقبره نادری» نیست و می‌تواند ما را با ابعاد مختلفی از این ماجرا آشنا کند. در آن سال‌ها، آنچه «مقبره نادرشاه» خوانده می‌شد، هیچ شباهتی به بنای باشکوه و امروزی هوشنگ سیحون ندارد. بنای موجود در آن زمان، ساختمانی آجری و ساده بوده که تازه در دوران حکمرانی قوام‌السلطنه از تصرف شخصی و تبدیل‌شدن به محل نگهداری دواب، درشکه و گاری رهایی یافته بود. در چنین فضای غبارگرفته و مهجوری، ارسال یک شاهکار هنری از تهران به مشهد، معنایی فراتر از یک هدیه دارد؛ این کار، بیش از آنکه تزیین یک بنا باشد، تلاشی بوده برای «اعتباربخشی» به یک هویت تاریخی فراموش‌شده.

اینکه نویسنده در روزنامه، این تابلو را «هدیه‌ای قیمتی» و «یادگار یکی از نوادر استادان ایران» می‌نامد، نشان می‌دهد که در افق دید مردم و مطبوعات آن روزگار، هنر کمال‌الملک چقدر ارج داشته و می‌توانسته به یک بنای ساده اعتبار بدهد. اهدای این تابلو در حقیقت، تلاشی بوده برای تبدیل سازه‌ای که تا پیش از آن با حضور اسب و درشکه خوار شمرده می‌شد، به یک مکان ملی که ارزش آویختن تابلوهای گران‌بهای نخستین نقاش مملکت را داشته باشد. این تابلو همچنین نشان‌دهنده پیوند عمیق قلبی کمال‌الملک با خراسان است. با این خیال تصور می‌کردیم اکنون باید چه گوهر ارزشمندی از محمد غفاری در موزه نادری وجود داشته باشد اما پیگیری ما از مدیریت موزه نادری ما را به نتیجه‌ای تلخ رساند؛ هیچ خبری از تابلوی اهدایی کمال‌الملک در این موزه نیست و سرنوشت آن اثر ارزشمند، در غبار تاریخ پنهان مانده است.

زائر ناشناس، پرده‌برداری از یک خلوت تاریخی

۲۸ مرداد سال ۱۳۰۱، خبری در مطبوعات درج می‌شود که دریچه‌ای متفاوت از روح خسته یک هنرمند را به رخ می‌کشد؛ گویی او زیر بار سنگین نامش، نفسش به شماره افتاده است. این خبر کوتاه، حکایت از مردی دارد که در اوج شهرت، به دنبال گریز از شهرت است. ماجرا این‌گونه است: آن زمان، اوج فعالیت مدرسه صنایع مستظرفه است و از سوی دیگر، دوران گذار میان قاجار و پهلوی و اوج سیاست‌بازی‌هاست. پرواضح است که تحمل چنین باری برای روح صیقل‌خورده یک هنرمند ممتاز، چقدر طاقت‌فرسا و خردکننده است.

در این احوال، روزنامه‌ها خبر از سفر مخفی کمال‌الملک به مشهد می‌دهند. طبق متن خبر، او زیارت را بهانه‌ای می‌کند تا از زیر نقش پرابهت «کمال‌الملک» بودن رها شود. او ناشناس وارد ارض اقدس می‌شود و همان‌طور، به سوی تهران عزیمت می‌کند تا دلش را آسوده و خاطرش را آرام کند. استفاده از عبارت «یگانه مایه افتخار ایران و ایرانیان» در متن خبر، نشان از جایگاه والای او در حافظه جمعی آن عصر دارد. روزنامه اطلاعات در خطوط میانی این گزارش، در وصف این مرد نقاش می‌نویسد: «این رادمرد بزرگ که وجود محترمش احیاکننده نام ایران است». این توصیف، اشاره به یک نماد ملی دارد که اکنون با انزوایی خودخواسته، می‌خواهد دور از سایه شهرت، در جوار پرتو انوار شاه خراسان، به وجودش نور بتاباند.

این خبر وقتی درج می‌شود که کمال‌الملک به احتمال روی صندلی اتاق کارش در تهران، مشغول آموزش هنرمندان است و روزنامه، اعلام دیرهنگام آن را به تمایلات شخصی او برای ناشناس ماندن نسبت می‌دهد.

ادامه انزوا در نیشابور!

۲۱ خرداد سال ۱۳۰۷ است و تقریبا شش سال از انزوای خودخواسته او در زیارت مشهد می‌گذرد. او این بار جسارت بیشتری به خرج می‌دهد و با اندک پس‌اندازی که دارد، مزرعه‌ای در حسین‌آباد نیشابور می‌خرد و راهی آنجا می‌شود.

مطبوعات این بار از اقامت ناگهانی او در این قریه کوچک، در چند فرسخی شهر تاریخی ایران، خبر می‌دهند. روزنامه اطلاعات در ۲۸ خرداد با درج این عبارت: «از قرار معلوم در نظر دارند تا مدتی را در آن قریه توقف نمایند»، خبر از اقامتی کوتاه‌مدت می‌دهد؛ و هیچ‌کس از نیت او برای اقامتی طولانی که با سفر ابدی‌اش در این شهر پیوند می‌خورد، خبر ندارد.

آن زیارت پنهانی که پیش‌تر از آن سخن به میان آمد، در واقع نشان واضحی از انزواطلبی این هنرمند و آن سفر، تنها پیش‌درآمدی بر این کوچ تاریخی است. اگرچه برخی منابع از «تبعید» او به این شهر سخن گفته‌اند، اما منابع دیگر این ادعا را تأیید نمی‌کنند. طبق آنچه در خاطرات محمدعلی فروغی آمده است، کمال‌الملک پس از کنار رفتن از کار مدرسه، تصمیم می‌گیرد در گوشه دهکده‌ای، زندگی را به فلاحت و انزوا بگذراند. او ادعا می‌کند که نقاش، این خیال را از دیرگاه در سر داشته است؛ چنان‌که حتی چندین سال پیش از عزلت‌نشینی، به او درباره پس‌انداز مختصر برای خریداری مزرعه گفته و حتی آن پول را به او می‌سپارد.

فروغی در ایامی که رئیس وزراست، در زمستان سال ۱۳۱۳ برای امری مهم به خراسان عزیمت می‌کند. نزدیکی راه، رفیق دیرین پدر و خودش، او را وامی‌دارد تا در حسین‌آباد به دیدارش بشتابد. البته، تماشای آن تنیدگی و رنج، فروغی را آزرده‌خاطر می‌کند تا درباره او بنویسد: «لشکر پیری بر سر او تاخته و یک چشمش نیز صدمه دیده و نابینا شده بود.»

پیوند هنر و صنعت، فراتر از نقاشی

قصه انزوای جسمانی این هنرمند شهیر به انزوای روحی و هنری او گره نمی‌خورد. گرچه او در سال‌های آخر عمرش در خراسان دست به قلم نمی‌شود و ترجیح می‌دهد در خلوتش کشاورزی کند، ولی کارهایی می‌کند کارستان. گزارش‌های مطبوعاتی در آن زمان نشان می‌دهد کمال‌الملک در یک نقطه دوردست در خراسان همچنان می‌تواند نقش استادی خودش را به خوبی ایفا کند و ستون فقرات هنرهای اصیل ایران باشد؛ او شاگردان زیادی برای نقشه‌کشی و قالی‌بافی تربیت می‌کند که می‌توانند مرحله گذار از قالی‌های سنتی به مدرن باشند.

در ۴ آبان ماه سال ۱۳۱۲ خورشیدی، روزنامه آزادی خبر می‌دهد که چند قالی‌باف مشهدی تقاضای چند نفر نقاش خوب کرده‌اند تا طرح‌های مطابق روز را بکشند. با وجود کمال‌الملک و شاگردانش دست دولت برای چنین تقاضاهایی پر است. وزارت معارف نیز به ایالت خراسان چنین ابلاغ می‌کند: « چون آقای کمال‌الملک عده زیادی شاگرد برای قالی‌بافی مخصوصا نقشه‌کشی و صورت‌برداری تربیت کرده‌اند صاحبان کارخانه قالی‌بافی می‌توانند از این شاگردان استفاده نموده آن‌ها را استخدام و مشغول دارند تا در نتیجه پیشرفت این مسطوره در امور قالی ایران حاصل شود.» این مسئله نشان می‌دهد که چند سال دوری او از میادین هنر و سیاست نتوانسته نقش هنری او را کم‌رنگ کند.

بخشندگی اسطوره‌ای یک اسطوره!

کمال‌الملک در حد اعلای هنر بود پس باید هدیه تقدیمی او نیز در حد و اندازه خودش باشد. نقاش بزرگ ایران، آبان‌ماه را در تاریخ هنر ایران ماندگار و کاری می‌کند که مطبوعات آن زمان اندیشه او را «فکری قابل تقدیس» می‌خوانند؛ او دوازده قطعه از ارزشمندترین آثار خود را توسط میرزا علی‌خان محمودی، امانت‌دار مورد اعتماد آقای نقاش به مجلس شورای ملی اهدا می‌کند تا در حافظه تاریخی ایرانیان برای همیشه ماندگار شوند. این هدایا، مجموعه‌ای نفیس شامل سه قالی، سه قالیچه و ۹ پرده رنگ روغنی است که از شاهکارهای صنایع مستظرفه محسوب شده و عصاره دانش و تجربه یک عمر زندگی هنری او هستند. در میان این آثار، از پرتره خود کمال‌الملک و بازآفرینی شاهکار رامبراند گرفته تا دورنمای جاده شمیران و کوه دماوند وجود دارد و تخمین ارزش صدها هزارتومانی در صد سال پیش، حکایت از ارزش مادی بسیار زیاد دارد.

او با این بخشش نشان می‌دهد اگرچه در ظاهر دور از مردم است، ولی همچنان قلبش در خدمت شکوه ایران و میراث ملی آن می‌تپد. او با این اهدای بزرگ، ثابت کرد که انزوا برای او، فرار از مسئولیت یا افسردگی حاصل از کنار ماندن از قدرت نبوده، بلکه تلاشی برای حفظ حرمت خود و میراثی بوده است که هنوز هم گرانمایه و بی‌همتاست. اکنون این آثار در موزه مجلس شورای ملی خوش می‌درخشند. دیگر آثار این هنرمند شاخص در موزه کاخ گلستان، موزه هنرهای ملی ایران، موزه ملک و موزه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شوند. البته ناگفته نماند چون بسیاری از آثار این هنرمند در مجموعه‌های خصوصی و جاهای دیگر نگهداری می‌شود، نمی‌توان آمار دقیقی از همه آثار استاد ارائه داد.

پایان قصه یک هنرمند

مردادماه سال ۱۳۱۹، جراید خبر از شدت یافتن کسالت هنرمندی می‌دهند که او را در سال‌های گذشته «نابغه نامدار شرق» نامیده بودند. در آن زمان، بیمارستان شاهرضا میزبان یک پیرمرد نود و سه‌ساله می‌شود که بار هنری یک مملکت را بر دوش خسته و تکیده‌اش دارد. روزنامه آزادی در گزارشی که درباره زندگی این مرد یکتا می‌نویسد، مرگ او را چنین توضیح می‌دهد: «دو ماه پیش که بیماری و کسالت مزاج زورآور شده بود، آن مرحوم را به مشهد آورده، در بیمارستان شاهرضا تحت معالجه قرار گرفت و کمال بذل جهد در بهبودی آن مرد بزرگ شد تا بهتر شده و به اتفاق دو تن پرستار، عزیمت نیشابور نمود.» البته نیاز به گفتن ندارد که معالجات برای این مرد مؤثر واقع نمی‌شود و او رهسپار سفری بی‌بازگشت.

این نیک‌مرد در ۲۷ مردادماه، ساعت سه عصر، در همسایگی آرامگاه شیخ عطار به خاک سپرده می‌شود. در مسجد مقبل مشهد، مراسمی از سوی فردی به نام سرهنگ عرب‌نژاد برای او برگزار می‌شود تا دوستداران کمال‌الملک در سوگ از دست دادنش گرد هم بنشینند. مرگ او ثابت می‌کند که عزلت و خلوت‌گزینی نمی‌تواند محبوبیت او را بکاهد و در روز تشییع جنازه‌اش، بالغ بر پنج هزار نفر در شهر نیشابور شرکت می‌کنند. جراید از برگزاری مراسم ترحیمی باشکوه خبر می‌دهند؛ اتفاقی که تا آن زمان در نیشابور سابقه نداشته است.

درباره هنرمند بلندنام ایرانی

کمال‌الملک، لقب محمد غفاری، نام‌آورترین نقاش دوره قاجار است که تقریبا تمام دوران پهلوی اول را هم به چشم دیده است. محمد در سال ۱۲۲۶ خورشیدی در خاندان هنرمند غفاری کاشان به دنیا آمد؛ خانواده‌ای که پیش از او نیز در نقاشی و هنرهای درباری شهرت داشتند. استعدادش در دارالفنون آشکار شد و سپس به دربار ناصرالدین‌شاه راه یافت. شاه پس از دیدن توانایی استثنایی او، به‌ویژه در آثاری مانند تالار آینه، لقب «کمال‌الملک» را به او داد. لقبی که بیش از نامش مشهور و محبوب شد.

کمال‌الملک نقاشی ایرانی را از فضای تزیینی و قراردادی پیشین، به سوی مشاهده دقیق طبیعت و انسان سوق داد. او در ترسیم چهره، اشیاء، معماری و مناظر، دقتی کم‌نظیر داشت و همین امر باعث شد آثارش از نظر فنی سرآمد زمان خود باشند. او هنرمندی است که در تاریخ هنر ایران به عنوان حلقه پیوند نقاشی سنتی درباری با نقاشی واقع‌گرای مدرن شناخته می‌شود. افزون بر قریحه و تلاش، سفر غفاری به اروپا نقش مهمی در تکامل سبک هنری‌اش داشت؛ زیرا در آنجا با آثار استادان بزرگ نقاشی کلاسیک آشنا شد و از شیوه‌های علمی‌تر طراحی و رنگ‌پردازی بهره گرفت و تابلوهایی ماندگار خلق کرد. البته نقش کمال‌الملک فقط در آفرینش تابلوهای مشهور خلاصه نمی‌شود. اهمیت بزرگ‌تر او در آموزش هنر و نهادسازی است. او با تأسیس مدرسه صنایع مستظرفه، نسل تازه‌ای از نقاشان و هنرمندان ایرانی را پرورش داد و به آموزش آکادمیک هنر در ایران شکل منسجم‌تری بخشید. از این رو، کمال‌الملک نه فقط یک نقاش برجسته، بلکه استاد بنیان‌گذار نقاشی نوین ایران به شمار می‌آید و اهمیت بسزایی در تاریخ هنر ایران دارد. او اکنون ۸۵ سال است مرگ را به چشم خود دیده است اما جایگاه و شهرت هنری او همچنان زنده و پویاست.

کمال‌الملک در میان جمعی از دوستان
به احتمال این عکس در دوران بیماری او در بیمارستان امام رضا(ع) گرفته شده است

کلاس و کارگاه نقاشی کمال‌الملک

تصویری قدیمی از حضور استاد بزرگ نقاشی ایران در باغ نشاط

کمال‌الملک در کهنسالی